

23 اکتوبر 2023

داکتر سید عبدالله کاظم

## مختصری از خاطرات سفر شاهدخت هندیه به جنوب و شمال کالیفورنیا

(قسمت اول)

با آنکه هیچیک از فرزندان شاه امان الله غازی را قبلاً ندیده و شناخت حضوری با ایشان نداشته ام، ولی از طریق مطالعه تجسس با نامهای شان آشنا بودم. هنگامیکه در ماه اپریل 2008 در کنفرانس فارو منعقد هالند من و خانم دعوت شدیم، پس از آن برای دیدار فامیل چند روزی را در جرمنی گذرانده و سپس رهسپار ژینوا شدیم، از طریق یکی از اقارب نزدیک که با شهزاده احسان الله دافغانستان ارتباط نزدیک داشت، زمینه مساعد گردید تا به دیدار شهزاده به منزل شان در آن شهر برویم و از حضور شان فیض ببریم. در این دیدار پرخاطره شهزاده و محترمه لیلا جان خانم شان (دختر دوم محترم عبدالوهاب طرزی) با لطف فراوان از ما پذیرائی کردند و مدت دوساعت باهم از هر طرف سخن گفتیم و کتابم را که تحت عنوان "زنان افغان زیر فشار عنعنه و تجدد" در سال 2005 در کابل چاپ شده و در آن مطالب بسیار در باره نهضت اول زنان در عصر امانی درج بود، خدمت شهزاده تقدیم داشتم. ایشان بالمقابل لطف کردند، کتاب خود را که راجع به سفر شاه امان الله غازی و ملکه ثریا در اروپا و کشورهای دیگر در سال 1927 - 1928 بود و به زبان فرانسوی نوشته و در سال 2005 در پاریس به چاپ رسیده بود، به امضای خود برایم اهداء کردند.



(از چپ به راست:  
سردار خیرالله عنایت  
سراج، شهزاده احسان  
الله دافغانستان، محترمه  
لیلا جان دافغانستان،  
راضیه کاظم و اینجانب  
عبدالله کاظم - اپریل  
2008، ژینوا - سویس)

در دیوارخانه عکس شاه  
غازی با لباس افغانی و  
دستار دیده میشود.

شهزاده احسان الله دافغانستان (متولد 3 اکتوبر 1926 در کابل - وفات در 27 جولای 2017 در سویس) بر علاوه که به سه زبان ایتالی، فرانسوی و انگلیسی تسلط داشتند، بزبان دری نیز به سهولت صحبت میکردند و اما در نوشتن و خواندن به دری مشکلات داشتند. باهم پس از صحبت های معموله و ذکر قرابتی که مادرم با اعلیحضرت غازی داشت، صحبت های ما بیشتر شکل خودمانی به خود گرفت و موقع را مساعد یافتم تا از ایشان طالب معلومات در باره کتاب خاطرات اعلیحضرت شوم و پرسیدم که گفته میشود اعلیحضرت خاطرات شانرا بطور یاداشتهای دست نویس نوشته اند، آیا این یاداشتها نزد شما است؟ ایشان فرمودند که تاحال چندبار دوستان این سؤال را از من کرده اند، ولی کاش این گفته

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

حقیقت میداشت و اولین کسیکه آنرا با افتخار نشر میکرد، خودم بودم و افزودند که اعلیحضرت بعد از مهاجرت و اقامت در ایتالیا با بعضی شخصیت ها و دوستان خود مکاتبه داشتند که اصل و کاپی آنرا همیشه با خود نگهداشتند. بعد از وفات شان نمیدانم این کاغذ ها بدست کی رسید؟ از آنوقت تا حال در جستجوی آن بوده که متأسفانه به آن دست نیافته ام. چون صحبت با ایشان کمی طولانی شد، با تشکر فراوان از اینکه ما را پذیرفتند، اجازه خواستیم و از حضور شان مرخص شدیم.

با این مقدمه حالا برمیگردم به ذکر مختصر خاطرات از محترمه شاهدخت هندیه جان که خدای متعال همه رفتگان را بیامرزد و جنات نعیم را جای شان داشته باشد. با آنکه شاهدخت هندیه جان را که از این به بعد در اینجا با اختصار "بی بی جان" نامیده میشوند، شخصاً ندیده بودم، ولی از اینکه در سالهای دشوار افغانستان (از اواسط دهه 80 قرن بیست تا سالهای بعد از تحول 2001) همیشه راجع به خدمات بشری و فرهنگی ایشان بخصوص فراهم آوری زمینه های تداوی اطفال مریض افغان در کشور ایتالیا و رسیدگی همیشگی از حال و احوال آنها و نیز تهیه لباس و دوا و انتقال آن به کشور و توزیع به مستحقان بارها از طریق رسانه ها و صحبت دوستان آگاهی داشتم و سخت علاقمند دیدار و معرفت با ایشان بودم.

اواسط ماه آگست 2011 اطلاع یافتم که بی بی جان به دعوت انجمن زنان افغان در جنوب کالیفورنیا برای بار اول به امریکا سفر میکنند. فوری با محترمه کوکی جان انور رئیسه آن انجمن و نیز محترمه زهره جان یوسف داؤد عضو آن انجمن به تماس شدم و شماره تلفون منزل بی بی جان را گرفتم. بار اول با یکی از همکاران شان صحبت کردم و بار دوم وقتی زنگ زدم، بخت یاری کرد و بی بی جان گوشی را برداشتند، پس از عرض سلام خود را معرفی کردم که عهده دار ریاست انجمن سالمندان افغان در بی ایریا - شمال کالیفورنیا هستم و شنیده ام که شما عنقریب به جنوب کالیفورنیا تشریف می آورید و میخواستم بدانم که آیا با حضور خود در شمال کالیفورنیا انجمن ما و دیگر علاقمندان رامفتخر خواهید ساخت؟ در پاسخ با زبان ساده و اما پر از عطفوت جواب دادند که: «اگر خدا بخواهد و صحتم خوب باشد، چرا نی؟» با تشکر عرض کردم که با این لطف خود مرا ممنون ساختید و انشاءالله چشم ما به دیدار شما بزودی روشن خواهد شد. در صحبت خود از خدمات بی شائبه شان یاد کردم که در اثر آن شیوه صحبت ما از شکل تعارفی به شکل بسیار دوستانه تبدیل شد که گوئی یکدیگر را از مدتها قبل می شناختیم.

بعد از آن با محترمه کوکی جان انور و زهره جان یوسف به تماس شدم و موافقه بی بی جان را که متعاقب تشریف آوری شان به جنوب کالیفورنیا دعوت ما را نیز قبول کرده اند، به اطلاع شان رساندم. سپس موضوع را در مجلس انجمن سالمندان در شمال کالیفورنیا مطرح کردم که همه با افتخار از آن استقبال نمودند و علاوه داشتند که بهتر است در اینکار دیگرانجمن های این منطقه را نیز شریک سازیم. لذا موضوع را به اطلاع دیگر انجمن ها رسانیدم که با خوشی زیاد اشتراک خویش را ابراز داشتند و خواهش کردم تا یک یک نماینده خویش را برای تدارک مقدمات اینکار معرفی دارند. در اولین نشست این کمیته فیصله شد که چون همه ساله از سالگرد استقلال کشور در اینجا تجلیل بعمل می آید، بهتر است بی بی جان را به حیث مهمان خاص به افتخار نود و دومین سالگرد استقلال کشور دعوت نمائیم.

مراحل مقدماتی برای تدویر این محفل بصورت مشترک بسرعت طی شد و ترتیبات لازم در یک محل بزرگ که گنجایش تقریباً 400 نفر را داشته باشد، در نظر گرفته شد و تاریخ آن موکول به ختم برنامه

بی بی جان در جنوب کالیفورنیا گردید که قرار بود از 4 تا 8 سپتمبر 2011 در آنجا ادامه یابد. به این اساس ایشان موافقه شد که ایشان بتاريخ 9 سپتمبر به شمال کالیفورنیا سفر نمایند. ضمناً محترمه کوکی جان انور به نمایندگی از انجمن شان از من و خانم دعوت کردند تا در شب محفل پذیرائی که به افتخارتشریف آوری شاهدخت درسالون بزرگ یکی از هتل های مشهور آنجا با حضور تعداد کثیر هموطنان بتاريخ 6 سپتمبر دائر میگردد، اشتراک نمائیم و از من خواسته شد تا در مورد نقش ملکه ثریا درباره نهضت اول زنان در تاریخ کشور سخن چند بیان دارم.

در روز و ساعت موعود به آنجا رسیدیم، درحالیکه سالون پر از دوستان و هموطنان گرامی بود، ما را نیز در جمعی از دوستان جا دادند که نزدیک به پودیم سخنرانی بود و درجوار آن یک میز با چهار چوکی خالی برای بی بی جان ریزرف شده بود. چند لحظه بعد بصورت خصوصی برایم گفته شد که چون بی بی جان به دلیل مسافرت طولانی و مشکلات صحتی خوش ندارند با یکایک احوال پرسى نمایند و نیز برای جلوگیری از هجوم دوستان درنظر گرفته شده است که سه نفر از کسانیکه با ایشان شناخت قبلی دارند، در میز اختصاصی مهمان جا گیرند که البته از آقای کبیرالله سراج (پسر عم بی بی جان)، آقای خالدصدیق (یکی از منسوبین خانواده بزرگ چرخى و وفادار با شاه امان الله غازی) و هم از اینجانب نام بردند و خواهش کردند که تا آخر محفل در جوار بی بی جان بنشینیم.



(از چپ به راست هریک محترمات: راضیه مستمندی کاظم، زهره یوسف داؤد، شاهدخت هندیه (بی بی جان)، فضیله سراج و کوکی افضل انور)

چند دقیقه بعد تشریف آوری شاهدخت به سالون اعلام شد و همه به پا برخاستند و از ورود بی بی جان با کف زندهای ممتد استقبال شایان کردند و بی بی جان نیز با بلند کردن هردو دست از این استقبال گرم حضار ابراز

امتنان کرده و بعد از توقف چند دقیقه به همراهی تعدادی ازخانمهای مهماندار به سوی میز اختصاصی روان شدند. در این موقع که ما سه نفر نیز به پا ایستاده و از ورود مهمان عالیقدر در حال پذیرائی بودیم، شاهدخت به میز خود رسید و کوکی جان انور هر یک را به ایشان معرفی کرد. او نخست با پسرعم خود آقای سراج روبوسی کرد و بعد نوبت آقای خالد صدیق و من رسید. چوکی اختصاصی برای بی بی جان به سمتی بود که رویش بطرف پودیم قرارداشت. حینیکه ایشان در چوکی خود نشستند و به اطراف خود نظاره کردند، آهسته با من که در جوار شان نشسته بودم و رویم بیشتر بطرف محفل بود، با سرگوشی فرمودند که: «آیا ممکن است چوکی تانرا به من بدهید؟» گفتم: «هرطوری میل شما باشد!»، فرمودند: «من میتوانم همه گفته های سخنرانها به دقت می شنوم و اما نمیخواهم در جایی بنشینم که پشت من بطرف دوستان و هموطنان عزیزم باشد.»

لحظه بعد از تبدیل جا، سخن بی بی جان بر من بسیار اثر کرد و به عمق نظر ایشان پی بردم که در چنان لحظه حساس شاهدخت به چه نکته ای مهم می اندیشید و از آنجا به بزرگواری او پی بردم که واقعاً این احساس باریک ناشی از تربیت عالی است که آن شاه و ملکه بزرگ کشور در عالم مهاجرت

و سالها دوری از وطن به فرزندان خود داده اند. با این احساس مقام و منزلت شاهدخت نزد بسیار بالا رفت و از اینکه در جوار همچو شخصیتی قرار داشتم، افتخار کردم.

متعاقباً محفل با سخنرانی کوتاه محترمه کوکی جان انور آغاز شد و بالترتیب نوبت به من و یک دو نفر دیگر رسید و در پایان بی بی جان نیز چند دقیقه از روی کاغذ درباره خاطرات تلخ و شیرین خود بخصوص با یادی از وجاهت پدر و مادر تاریخ ساز خود مطالب بسیار دلچسپ بیان کرد. با ختم بیانیته ها اعلام شد که غذا آماده است و از همه مهمان ها خواهش شد تا برای صرف غذا به سمت دیگر سالون تشریف ببرند، و اما بی بی جان همچنان در چوکی خود قرار داشت و یک چوکی در پهلویش نیز خالی شد و بی بی جان رویش را بسوی من گشتاند و گفت: «میتوانم شما را با نام اول عبدالله جان خطاب کنم؟»، گفتم: «عین لطف شما است و مرا افتخار می بخشید». در این اثنا خانم نزد بی بی جان آمد و خوش آمدید گفت. من او را به ایشان معرفی کردم که مورد لطف صمیمانه قرار گرفت. خانم پس از معرفی گفت: «خوشحال هستم که حین اقامت شما در شمال کالیفورنیا به حیث مهماندار در خدمت قرار دارم و امید میکنم چند روزی در منزل فقیرانه ما احساس آرامش کنید». بی بی جان فوری در جواب گفتند که: «هیچگاه اقامت در هتل، ولو بسیار با سویه باشد، برایم آرامش خانه را ندارد و همیشه میخواهم حین سفرهای خود با دوستان مهربان در منزل شان اقامت کنم تا خود را در ردیف فامیل احساس نمایم. در اینجا نیز به منزل یکی از نزدیکان خود فضیله جان سراج اقامت دارم. از این ناحیه تشویب نداشته باشید».

(بی بی جان در حال مصافحه با یکی از خانم های افغان)



در این حال برای بی بی جان غذای چند رنگ آوردند و روی میز گذاشتند. با استفاده از فرصت خانم از بی بی جان پرسید که: «چه نوع غذا را بیشتر خوش دارید؟»، ایشان در جواب گفتند: «در این سالها که زیادتر به کابل میروم، بعضی ضرب المثل های وطنی را یاد گرفته ام که میگویند "نام کلان، ده ویران"، درست است که من دختر یک پادشاه بوده ام، ولی من و خواهران و برادرانم بعد از ترک

وطن با فقر و تنگدستی بزرگ شده و با این ترتیب با خوردن غذای کم و هرچه ساده تر و ارزانتر عادت کرده ایم، اما از مردم کابل نیز شنیده ام که میگویند "نان و پیاز، پیشانی باز"، برایم پیشانی باز بسیار اهمیت دارد، ولی از خوردن سه چیز تازه خوشم نمی آید: پیاز، سیر و گشنیز، در غیر آن همه غذاها برایم لذت بخش است، بخصوص آنچه در خانه پزیده میشود»، اینرا گفته از من و خانم خواستند تا به میز غذا برویم، ولی من نخواستم ایشانرا تنها بگذارم تا آنکه خانم برای خود و من غذا آورد و یکجا با بی بی جان صرف کردیم. در این موقع با استفاده از فرصت برای بی بی جان درباره برنامه سفر ایشان به شمال کالیفورنیا مختصر توضیحات دادم که مورد خوشنودی شان قرار گرفت و ضمناً فرمودند که: «چون بار اول است به امریکا سفر میکنم و از مدتها آرزوی دیدن

د پانو شمیره: له 4 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

شهرسافرانسکو را داشته ام، اگر ممکن باشد دیدار از این شهر مشهور برایم میسر شود»، عرض کردم: «مشکل نیست و اینکار را شامل برنامه شما خواهیم ساخت».

پس از صرف غذا برنامه هنری آغاز شد و با این ترتیب فرصت برای بعضی دوستان میسر گردید تا از نزدیک با بی بی جان دیدار و مختصر مصافحه نمایند. حوالی ساعت 11 شب بی بی جان به دلیل تغییر وقت و خستگی سفر طولانی از اروپا تا کالیفورنیا و نیاز به استراحت با ابراز امتنان از مهمانداران خود اجازه خواست تا محفل را با چند همراه خود ترک کند. اینکار خاموشانه صورت گرفت، بدون آنکه کسی متوجه شود و اما برنامه هنری با همان گرمی ادامه داشت که پس از یک ساعت آهسته آهسته محفل نیز به پایان رسید.

در ختم محفل از محترمه کوکی جان انور، محترمه زهره جان یوسف و دیگر اعضای انجمن شان از اینکه ما را در این محفل دعوت کردند، تشکر نموده و ضمناً از ایشان و چند عضو دیگر انجمن خواهش نمودم تا به معیت بی بی جان به شمال کالیفورنیا تشریف بیاورند که مورد قبول شان واقع شد.

(ادامه دارد)

---

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ